



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾ (۱) الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (۲) وَ إِذَا كَالُواهُمْ أَوْ وَزَّوَّهُمْ يُخْسِرُونَ (۳) أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴) لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵) يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶) كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ (۷) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ (۸) كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (۹) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (۱۰) الَّذِينَ يُكْذِبُونَ يَوْمَ الدِّينِ (۱۱) وَمَا يُكْذَبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ (۱۶) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۱۷) ﴿﴾

سوره مبارکه «مطففین» یعنی سوره‌ای که «علم بالغلبه» اش این است سوره‌ای که «یذكر فيها المطففين»^۱ نه اینکه نام سوره «مطففین» باشد. وجود مبارک حضرت که از مکه به مدینه مهاجرت کردند دیدند اولین مشکل مردم مدنی بدرفتاری تاجران و کاسبان است در کیل و وزن؛ این مشکل اقتصادی و بدرفتاری خرید و فروش را ذات اقدس سریعاً درمان کرد ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾، کلمه «مطفف» فقط یک بار در قرآن ذکر شد آن هم در همین سوره است. «تطیف» این است که انسان حق کسی را کم بگذارد، این گاهی در خرید و فروش است گاهی در تدریس است گاهی در پژوهش است گاهی در تحقیقات پزشکی است گاهی در تحقیقات داروسازی است اگر پزشکی فرصت کافی برای معاینه ندارد به هر اندازه‌ای که دید این بیماری بیمار را سهل بگیرد و با جان مردم بازی کند این هم

گرفتار تطفیف است. پژوهش‌ها همین طور است تدریس اساتید این طور است، استادی که در حوزه یا دانشگاه بدون تحقیق قبلی، تحقیق مستوفا، تدریس می‌کند گرفتار همین تطفیف است و اگر روزی فرصت نکرد تحقیق نهایی را به عمل بیاورد، روز بعد لااقل جبران بکند که گرفتار تطفیف نشود.

مسئله ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ﴾ در خرید و فروش خواه در این سوره خواه در سوره مبارکه «إسراء» و مانند آن که می‌خوانیم آمد جامع اینها همان است که در سوره مبارکه «هود» بود. در سوره کنونی سخن از کیل و وزن است در سوره «إسراء» آن هم سخن از کیل و وزن بود که آن را دو بار باید بخوانیم: یکی اینکه قرآن کریم این را جزء حکمت عملی می‌داند، یکی اینکه اصل کیل و وزن را فرمود باید رعایت کنید. سوره مبارکه «إسراء» این بود: ﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا * وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ﴾^۱، یک: ﴿وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ﴾^۲، دو: ﴿ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۳ در خرید و فروش در کیل و وزن که غالب داد و ستد در کیل و وزن بود و گرنه در معدود و مسح مثل گردو و تخم مرغ که در یک عصر با شمارش خرید و فروش می‌شد آن هم همین طور است. پارچه‌ها که مسح است آن هم همین طور است کارها یا با کیل است یا با وزن است یا با عدّ است یا با مساحت که «اِکْتِيَالٌ، اِتْزَانٌ، اِعْتِدَادٌ» اینها انواع سه - چهارگانه بود که مرحوم شیخ طوسی در تبیان ذکر کرد^۴ که قبلاً بحث شد.

آنهايي که خرید و فروش آنها است با عدّ است اعتداد است، يعني عدد را معيار خريد و فروش قرار دادند، بعضي‌ها اکتیال است بعضي‌ها اِتْزَان است که وزن می‌کنند و مانند آن. در این کریمه سوره مبارکه «إسراء» به کیل و

۱. سوره اسراء، آیات ۳۴ و ۳۵.

۲. سوره اسراء، آیه ۳۵.

۳. سوره اسراء، آیه ۳۵.

۴. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۹۶.

وزن اشاره کردند که دوباره باید بحث شود. در سوره مبارکه «هود» که قبلاً اشاره شد و جزء «جوامع الکلم» است که آیه سوره مبارکه «هود» این بود: ﴿وَلَا تَقْضُوا الْكَيْالَ وَالْمِيزَانَ إِيَّيْ أَرْأَكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ * وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْكَيْالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ﴾^۱ بعد فرمود اینها تمثیل است و نه تعیین. آنکه تعیین است و جزء «جوامع الکلم» است این است: ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾^۲ پس اگر پزشکی فرصت کافی ندارد برای معاینه دقیق، مشمول این بَخس است و اگر محقق فرصت کافی برای پژوهش ندارد مشمول این نهی است که قبلاً اشاره شد که ما کلمه‌ای جامع‌تر از «شیء» نداریم مخصوصاً وقتی به جمع بسته شود و بشود «اشیاء». کلمه‌ای هم جامع‌تر از «ناس» نداریم، «ناس» همه مردم را شامل می‌شود مسلمان و غیر مسلمان. این سخن جزء حقوق بین‌المللی اسلام است؛ یعنی چه بین مسلمان‌ها چه بین اهل کتاب چه بین انسان‌ها هر کس هست، در خرید و فروش و در صادرات کم نگذارید، نقصی در کیل و وزنتان نباشد و این ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾ شامل حوزوی‌ها و دانشگاهی‌ها و پزشکان همه می‌شود که اگر پزشکی فرصت کافی ندارد برای اینکه بفهمد این بیماری چیست یا داروی آن چیست او بَخس کرده و مشمول این نهی است. جامعه وقتی به مقصد می‌رسد که هیچ کسی در هیچ چیزی کم نگذارد. این ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾ جزء «جوامع الکلم» است و آن کیل و وزن و مانند آن، جزء تمثیل مندرج در این قانون کلی‌اند نه تعیین و اینکه در خصوص سوره مبارکه «مطففین» نام کیل و وزن را بُرد برای اینکه محل ابتلای مردم مدینه بود.

مطلب بعدی آن است که درست است که مسئله اقتصاد یک امر مادی است، اما از یک نظر جامعه را آرام می‌کند در صورتی که عدل در کیل و وزن رعایت بشود و جامعه حکیم آرام زندگی می‌کند. همین مسئله کیل و وزن را که

۱. سوره هود، آیات ۸۴ و ۸۵

۲. سوره هود، آیه ۸۵

در سوره مبارکه «إسراء» مطرح کرد در ردیف سایر مسائل به عنوان حکمت الهی می‌شمارد. در سوره مبارکه «إسراء» از آیه ۲۲ به بعد از توحید شروع می‌کند ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعَدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا﴾ این تقریباً بیش از بیست آیه است که اول از توحید شروع می‌شود، بعد حرمت پدر و مادر است، بعد رعایت حقوق «ذی القربی» است، بعد تحریم تبذیر و اسراف و مانند آن است؛ بعد تحریم قتل اولاد است ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ﴾^۱ که قبلاً هم به عرض شما رسید که قرآن کریم به آن نکات اساسی اشاره می‌کند، نمی‌گوید کسی گدا می‌شود، فرمود فقیر است فقیر بر وزن «فعیل» به معنی مفعول است فقیر یعنی کسی که ستون فقراتش شکسته است و قدرت قیام ندارد و خشیت املاق هم همین طور است، کسی که جیبش خالی است کیفش خالی است او گرفتار املاق است یعنی تملق و چاپلوسی. نفرمود خشیه‌ی گدایی، فرمود اگر وضع مالی شما خوب نیست برای اینکه مبدا بترسید گرفتار تملق و چاپلوسی بشوید فرزندان را نکشید. آنها در خشکسالی‌ها فرزندان خودشان را می‌کشتند «يَغْذُوا» [يَغْذُوا] أَحَدَكُمْ كَلْبَهُ وَيَقْتُلُ وَلَدَهُ^۲ فرمود این کار را نکنید. نفرمود برای اینکه مبدا مسائل مالی‌تان تمام بشود، فرمود اگر وضع مالی کسی خوب نبود گرفتار املاق، تملق، چاپلوسی، مدح این، ذم آن خواهد بود. در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هم است که «إِذَا أُمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ»^۳؛ این «إِذَا أُمْلَقْتُمْ» کنایه از آن است که اگر وضع مالی‌تان کم بود و ضعیف بودید، تجارت کنید با خدا و آن این است که صدقه بدهید هر اندازه که دارید صدقه بدهید این تجارت با خداست. «إِذَا أُمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ». اینجا هم فرمود: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ﴾ بعد مسائل عفت را ذکر فرمود قتل نفس را ذکر فرمود، بعد مسئله کیل و وزن را ذکر فرمود آن‌گاه ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ﴾ بدون تحقیق حرف زدن را نهی کرد؛ فرمود: ﴿كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ

۱. سوره اسراء، آیه ۳۱.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۰، ص ۸.

۳. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، حکمت ۲۵۸.

مَكْرُوهًا * ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ. اینکه خدا فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۱ در این بیست آیه یا بیشتر حکمت الهی را ذکر کرد توحید حکمت است، پرهیز از کم‌فروشی هم حکمت است. این قدر مسئله اقتصاد و رعایت حقوق مردم محترم است که ذات اقدس الهی این را در ردیف مهم‌ترین کارهایش شمرده؛ در پایان در نتیجه‌گیری فرمود که ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾^۲ اینها حکمت عملی است، آن مسئله توحید حکمت نظری است، این مسئله عقیف بودن، پاکدامن بودن، بیراهه نرفتن، راه کسی را نبستن و کیل و وزن را رعایت کردن اینها حکمت است. کاسبی که کم نمی‌دهد گران نمی‌فروشد حکیم است؛ شما می‌خواهید او بوعلی باشد؟! اگر همه کسبه، همه ماها در کاری که داریم کم نگذاریم جامعه، جامعه حکمت است راحت هستیم. اطمینان جزء بهترین برکات زندگی است. ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ آن مسائل توحیدی و معارف اعتقادی سرچایش محفوظ است؛ البته حکمت درجاتی دارد مثل اینکه علم درجاتی دارد ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾

الْحِكْمَةُ

«فتحصل» که اینها مصادیق هستند، یک؛ آیه سوره مبارکه «هود» که دارد: ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾ جزء «جوامع الكلم» است قانون کلی است و قانون اساسی است، دو؛ و جامعه، هم در بخش اندیشه هم در بخش عمل با حکمت آرام می‌گیرد، سه.

اما ﴿الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ﴾ درباره بعضی از کسبه مدینه داشتند که اینها دو تا کیل داشتند. بخی که قبلاً مطرح شد که اینها وقتی می‌خریدند با کیل عمومی می‌خریدند؛ این هم رسم است این عیب ندارد، با آن کیل‌های عمومی یکجا چند تَن کالا می‌خرند، بعد جزء جزء می‌فروشند این نقص نیست؛ اما نقص در این است که

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۲. سوره اسراء، آیه ۳۹.

در گرفتن کامل بگیرند و در دادن ناقص بدهند آن نقص است. برخی‌ها در مدینه دو تا ترازو داشتند چیزی که می‌خواستند بخرند با آن ترازو می‌خريدند وقتی چیزی می‌خواستند بفروشد با ترازو ديگر يا دو تا كيل داشتند؛ اين بد بود، چه آن قسمی که اکتیال کامل باشد كيل ناقص باشد بد است چه دو كيله بودن و دو ترازو بودن هم نقص است. فرمود: ﴿لَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ﴾^۱ اين نه به اين معناست که مظنه درباره معاد کافی است، بلکه گمان هم اگر باشد انسان پرهيز می‌کند که نمونه‌اش در بحث ديروز اشاره شد؛ منتها آيه آن را نخوانديم.

پرسش: ...

پاسخ: بله منتها باوری که احتمال خلاف هم در آن است اما اگر يقين باشد که احتمال خلاف در آن نیست. در بعضی از موارد می‌فرماید که اين مورد به قدری مهم است که اگر کسی مظنه هم داشته باشد باید عمل بکنند برای اینکه قدرت آن محتمل، به احتمال سرايت می‌کند؛ همان مثالی که معروف است. اگر کسی احتمال بدهد که مثلاً اين کاسه و اين ظرف اين استکان يا اين نعلبکی خوب شسته نشد آدم اين طور نیست که چایی نخورد؛ اما اگر احتمال بدهد که - خدای ناکرده - یک مقداری سم در آن هست ولو احتمال خیلی ضعيف، اين قدرت محتمل، اين احتمال ضعيف را تقويت می‌کند و انسان پرهيز می‌کند. می‌فرماید وضع جهنم طوری است که شما احتمالش هم بدهيد باید پرهيز کنید. در سوره مبارکه «بقره» اين است: ﴿وَأَسْتَعِثُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۱ آنها که در دستگاه الهی خاشع‌اند نماز برای آنها سنگين نیست، وجود مبارک حضرت فرمود: «قُرْءَةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»^۲ هنگام نماز که می‌شد حضرت به بلال می‌فرمود بلال اذان بگو، ما را سبک بکن ما را راحت بکن که با دوستان

۱. سوره بقره، آیه ۴۵.

۲. الحصال، ج ۱، ص ۱۶۵؛ «حُبَّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا النَّسَاءُ وَالطَّيِّبُ وَقُرْءَةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ».

سخن بگوییم؛ این نماز برای افراد خاشع لذیذ است خستگی او را رفع می‌کند؛ اما دیگران نه؛ یک بار سنگینی احساس می‌کنند. فرمود: ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ خاشعین چه کسانی هستند؟ ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ با اینکه یقین دارند مظنه ندارند. چرا از خاشعینی که اهل یقین هستند و اهل علم هستند به مظنه تعبیر می‌کند؟ برای اینکه بفهماند که قیامت طوری است که انسان اگر مظنه هم داشته باشد باید محتاطانه راه برود، این قدر مهم است؛ لذا در سوره «مطففين» می‌فرماید که اینها گمان قیامت ندارند؟ گمان کافی نیست باید یقین داشته باشند ولی آن قدر مسئله قیامت مهم است که گمانش کافی است برای اینکه انسان محتاطانه حرکت کند و گرنه در آیه ۴۶ سوره مبارکه «بقره» خاشعین یقین دارند، اینها که اهل مظنه نیستند، ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

اما در جریان حکیم بودن ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ نشان می‌دهد که این حکمت اختصاصی به مسائل علمی و خداشناسی و عقاید نیست، هم مسائل عقاید و خداشناسی و اصول دین و فروع دین و نبوت و ولایت و امامت و اینها حکمت است، هم پرهیز از کم‌فروشی و گران‌فروشی حکمت است.

پرسش: ...

پاسخ: نه، معرفت علمی است عملی نیست؛ شناخت امر علمی است اما عمل به دستور خدا بله، حکمت عملی است. اما علم به خدا حکمت علمی است. غرض این است که ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ آدم را یاد بدهد که ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾ چیزی را کم نگذارید این حکمت است؛ یعنی طبعی که درست معاینه می‌کند درست دارو می‌نویسد حکیم است، کاسی که درست پیمانه دارد درست وزن دارد کم و زیاد در کسب او نیست

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۹، ص: ۱۹۳؛ «قَالَ النَّبِيُّ ص جُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ وَكَانَ يَقُولُ أَرِحْنَا يَا بَلَاءَ».

حکیم است؛ کسی که بنا شد نگهداری بدهد و نمی‌خواهد او حکیم است حکمت عملی دارد. فرمود اینها حکمتی است که خدا به شما گفته است. عدل حکمت عملی است، رعایت حقوق دیگران حکمت عملی است منتها اینها مراتبی دارد در بخشی از آیات فرمود: ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾^۱، ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^۲ در بخشی از آیات فرمود: ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾^۳ این طور نیست که شافعی و امثال شافعی بگویند که اینجا «لام» محذوف است سخن از حذف «لام» نیست. ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ درباره گروه ضعیف و متوسط است، ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ درباره گروه برتر است که درجه با صاحب درجه یکی است خود انسان بالا می‌رود، نه اینکه این شخص چند درجه سردوشی داشته باشد؛ اینها یک امور اعتباری است که فلان کس فلان درجه را دارد اما مؤمن ایمانش پنج درجه شد یعنی گوهر هستی او بالاست لذا «لام» محذوف نیست. در سوره «أنفال» و «آل عمران» فرقیان همین است یک جا «لام» دارد ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾، یک جا لام ندارد ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾؛ آن که در راه است ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾، آن که به مقصد رسیده است ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ اینها به هر حال حکمت است ولی اگر کسی مراحل حکمت را ارزیابی کند برابر این بیست آیه سوره مبارکه «إسراء» مشخص می‌شود؛ صدر آن از توحید شروع شده بخش‌های پایانی‌اش از مسئله کیل و وزن و مانند آن است. کاسبی که معتدلانه کیل کند و معتدلانه وزن کند او در حدّ یک اقتصاد حکیم است یعنی بیراهه نرفت و راه کسی را هم نیست. ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾؛ «جامع الکلم» آن، همان ﴿لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾ است.

غرض این است که کلمه «مظنه» این طوری است که اگر در این کار شما مظنه هم داشته باشید باید که رعایت بکنید. خدای سبحان این طور نیست که به آدم فرصت بدهد هر کاری که دلش می‌خواهد کم و زیاد کند. در سوره

۱. سوره انفال، آیه ۴.

۲. سوره انفال، آیه ۲.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۶۳.

مبارکه «لقمان» این را فرمود در موارد دیگر هم باز هم آمده است. لقمان را که گفتند حکیم است و خدای سبحان فرمود: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾^۱ آن گاه حکمت لقمان را می‌شمارد اولش معرفت الهی است بله، این درست است حکمت است؛ اما پایین می‌رسد به همین مسئله مثقال حبّه؛ اگر بازار مسلمان‌ها طوری باشد که اختلاس در آن نباشد کم نباشد زیاد نباشد ربا نباشد حلال و حرام مخلوط نشود اینها حکمت است. شما دلتان این را نخواهد که یک کاسب بشود حکیمی مثل بوعلی، این نیست؛ همین که عادل بود عدل حکمت است جامعه با این راحت زندگی می‌کند. خدا درباره لقمان فرمود ما به او حکمت دادیم. آن وقت حرف لقمان حکیم را تشریح می‌کند یعنی اینها همه حکمت است. اگر در سوره «لقمان» آیه دوازده فرمود: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾ بعد از ﴿أَن اشْكُرْ لِلَّهِ﴾ شروع کرد معرفت خدا، حمد خدا این حکمت بود تا بخش‌های بعدی هم جزء حکمت است که لقمان می‌فرماید: ﴿يَا بُنَيَّ إِنَّ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾^۲ حالا چه گناه چه ثواب، چه مال مردم چه مال وقف، چه مال خودت؛ یک مثقال حبّه، وزن یک حبّه باشد پس ریز است، همین ریز دور باشد، در حجاب باشد در تاریکی باشد ﴿يَأْتِ بِهَا اللَّهُ﴾ چرا؟ چون همه جا خداست دور است برای ما دور است نه برای او که ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾^۳ اگر ﴿فِي صَخْرَةٍ﴾ باشد او «مع کل شیء» حضور دارد، اگر «فی السماء» باشد ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ﴾، اگر در زمین باشد ﴿فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾ در زمین و آسمان ذات اقدس الهی حضور دارد برای او دور و نزدیکی فرض ندارد، لذا فرمود یک مثقال حبّه باشد به او می‌آورد. پس نه ریزی نه دوری، نه دیری، نه حجاب و نه تاریکی هیچ چیز مانع نیست این حکمت است.

۱. سوره لقمان، آیه ۱۲.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۶.

۳. سوره زخرف، آیه ۸۴.

غرض این است که اگر کارمندی، اگر کاسبی، اگر نگهبانی وضع خودش را بداند این حکمت عملی است در حیطه خودش حکیمانه دارد زندگی می‌کند این عدل است عدل به هر حال حکمت الهی است.

فرمود: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ * أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ﴾ اینها گمان نمی‌کنند یعنی گمان هم کافی است؛ البته گمان برای نگهداری انسان از بیراهه رفتن و راه کسی را بستن کافی است، ولی دین به گمان اکتفا نمی‌کند. ﴿لَيَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ روزی است که همه ایستاده‌اند اصلاً قیامت را قیامت می‌گویند برای اینکه رستاخیز است، کسی نشسته نیست کسی خوابیده نیست همه ایستاده‌اند؛ قیامت است ﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لَيَوْمٍ عَظِيمٍ * يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ تا پاسخ خواسته‌ها و محاسبات الهی را بدهند. بعد فرمود: ﴿كَلَّا﴾؛ این ﴿كَلَّا﴾ ردع خیالبافی‌های آنهاست. آنهایی که می‌گویند ﴿لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۱ بعضی‌ها مستحیل می‌پندارند بعضی‌ها مستبعد می‌پندارند بعضی «فی شک» اند بعضی سرگردان و کارشان مبهم است. فرمود ﴿كَلَّا﴾ این طوری نیست حساب روشن است راه روشن است صراط مستقیم است هر کسی مقصدی دارد، بعضی در سجّین هستند بعضی در علیین هستند بعضی مستقیم راه جهنم را طی می‌کنند، بعضی مستقیم راه بهشت را طی می‌کنند؛ ﴿كَلَّا﴾ این خیالبافی‌ها و اینها نیست این ردع است. ﴿إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ﴾ همه اعمال آنها در سجّین است یعنی خود همین سجّین است و این منقول هم هست؛ حالا در سوره مبارکه «فجر» - به خواست خدا - می‌آید که جهنمی که قرآن معرفی می‌کند یک شیء منقولی است گودالی باشد و آنجا آتش درست کنند و مردم را در آن بگذارند این طور تعبیر قرآن یادمان نیست. لذا فرمود که ﴿وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ﴾^۲ جهنم را فرشته‌ها کشان کشان با زنجیر می‌آورند، معلوم می‌شود شیء منقولی است فرمود آن روز

۱. سوره سبأ، آیه ۷.

۲. سوره فجر، آیه ۲۳.

جهنم را می‌آورند. کتاب فجّار در سجّین است، بعد معلوم می‌شود که براساس اینکه هیزم جهنم خود ظالمین‌اند،^۱ آن وقت تصور این مطلب که جهنم یک شیء منقول است روشن خواهد شد، حالا خدا نکند که انسان برود ببیند و از آن باخبر باشد ممکن است جهنم‌های غیر منقول هم داشته باشیم و راه‌ها دیگری باشد ولی اینکه قرآن نقل می‌کند یک جهنم منقول است.

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ﴾؛ نامه‌ای است نوشته، پس کتاب اینها در کتاب دیگر است. ملاحظه بفرمایید کتاب فجّار، در سجّین است؛ سجّین عبارت است کتاب مرقوم است؛ پس کتاب در کتاب است مکتوب در مکتوب است. ﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ آیا این ﴿وَيْلٌ﴾ عبارت تفسیری همان کتاب مرقوم است؟ «محتمل». مکذبین چه کسانی‌اند؟ ﴿الَّذِينَ يَكْذِبُونَ يَوْمَ الدِّينِ﴾ می‌گویند - معاذالله - این دروغ است انسان که می‌میرد از بین می‌رود خبری بعد از مرگ نیست مرگ را پوسیدن می‌دانند؛ اما دین آمده حرف تازه آورده است فرمود انسان یک موجود ابدی است خیلی دیر به ذهن می‌آید ابدیت یعنی هیچ چیزی به اندازه انسان نیست به هر حال درباره این کرات آسمانی، چند میلیون چند میلیارد سال هم محتمل است، اما انسان به جایی می‌رسد که سخن از میلیاردها سال نیست می‌شود ابدی. بهشت سال و ماه ندارد که مثلاً انسان یک میلیارد سال یا دو میلیارد سال در بهشت بماند این طور که نیست؛ حالا درباره جهنم یک صحبت‌هایی هست اما درباره بهشت که هیچ صحبتی نیست ابدیت است.

پرسش: ...

۱. سوره جن، آیه ۱۵: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾

پاسخ: کفر عملی است، درباره کسانی که مکه نمی‌روند، بعد از اینکه فرمود: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ فرمود: ﴿وَمَنْ كَفَرَ﴾^۱ آنجا همه آقایان توجه کردند که منظور کفر عملی است کفر اعتقادی که نیست، اگر - معاذالله - کسی حرف خدا را باور نداشته باشد، بله این می‌شود کفر اعتقادی؛ اما باور دارد ولی معصیت می‌کند کفر عملی است؛ چون جامعه را به هم می‌زند و خداوند وقتی بخواهد بر مردم مکه مِتّ بنهد فرمود کسی که ﴿أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾^۲ خدا این دو تا کار را کرده مشکل مالی شما را حل کرده و ﴿أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ﴾ و جاهای دیگر که رهن‌ها هستند غارتگری است اینجا امن است. اگر ذات اقدس الهی به جامعه‌ای امنیت اقتصادی داد امنیت سیاسی داد این بهترین نعمت را به او داد و اگر کسی به امنیت اقتصادی، امنیت سیاسی جامعه آسیب برساند بدترین ظلم را به مردم کرده است.

غرض این است که ذات اقدس الهی در این قسمت فرمود این کتاب در کتاب دیگر است و آن کتاب ممکن است خودش «ویل» باشد، یعنی «هو ویل». ﴿الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ يَوْمَ الدِّينِ﴾ اینها به روز جزا اعتقاد ندارند و آن را تکذیب می‌کنند. ﴿وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ﴾ هر انسانی که تجاوزکار است تعدّی می‌کند اعتداء دارد که این از باب إفتعال در این بخش‌ها، آن مبالغه را می‌رساند؛ کسی که تعدّی دارد و مُعتدی است از مرز عقل و عدل تجاوز می‌کند و حق را انکار می‌کند و می‌گوید انسان می‌پوسد، به جای اینکه بگوید انسان با مردن از پوست به در می‌آید می‌گوید می‌پوسد؛ مگر جان انسان می‌پوسد؟! مگر اندیشه می‌پوسد؟! مگر علم می‌پوسد؟! الآن این علمی که انسان دارد اینها قواعد کلی است اینها که پوسیدنی نیست اینها که جایی ندارند تا پیوسند یا زمانی ندارند مکانی ندارند. انسانی که این حرف‌ها و اندیشه‌ها را می‌فهمد تدبیر می‌کند محققانه بررسی می‌کند چگونه می‌پوسد و این

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۲. سوره قریش، آیه ۴.

دین حریم شخصی ماست، هیچ کسی با ما نیست، ماییم و ابدیت ما؛ لذا بر همه ما لازم است که در آن ارتباطی که بین ما و خدای ماست هیچ کس را راه ندهیم؛ چون هیچ کس در آنجا راه ندارد و مشکل ما را حل نمی‌کند. این خلوت با خدا هم همین است در نماز همین است، این خوب به ذهن اگر بیاید انسان به هر حال دست و پایش را جمع می‌کند ما هستیم و ابدیت ما. یک میلیارد سال دو میلیارد سال هزار میلیارد سال نیست و این کتاب برای تغذیه آن ابدیت است که انسان در حدّ فرشته زندگی بکند، حالا هیچ کسی سؤال کرد فرشته‌ها این همه عمر می‌کنند خسته نمی‌شوند؟ آن «آی» و خستگی در بهشت نیست و انسان ثابت می‌شود نه ساکن، چنین عالمی است. اگر چنین عالمی است کتاب اینها را ذات اقدس الهی مشخص می‌کند می‌فرماید اینکه کتاب فجّار است ﴿إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾؛ می‌گویند - معاذ الله - این اسطوره‌های دیگران است. بعضی‌ها می‌گفتند که همان طوری که در ایران سخن از رستم و اسفندیار و اینهاست او هم - معاذ الله - در حجاز برای ما قصه نوح و ابراهیم و موسی و اینها را آورده است او اسطوره است قصه است. منکران در حجاز می‌گفتند، همان طوری که در ایران قصصی است این هم برای ما قصه - معاذ الله - نقل می‌کند فرمود این چنین نیست ﴿إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * كَلَّا﴾ این حرفها نیست؛ مشکل او این است که ما به اینها یک آینه شفاف دادیم اینها این آینه را غبارین کردند جایی را نشان نمی‌دهد. ما یک صاحبخانه به اینها دادیم گفتیم مهمانی بیاورید که با صاحبخانه بسازد اینها یک مهمان بیگانه آوردند این صاحبخانه را خفه کردند فرمود ما انسان را با سرمایه خلق کردیم فرمود: ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾^۱ فرمود ما هیچ کسی را بدون صاحبخانه خلق نکردیم. ما نه اینکه کلیات را گفتیم کلیات به درد این آقا نمی‌خورد این سه تا ضمیر، هر سه به نفس برمی‌گردد؛ ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ نه

اینکه ما گفتیم تقوا چیست عدل چیست حُسن چیست، اینها نیست. به هر کسی گفتیم خوبی تو چیست بدی تو چیست همین! ما همه را با صاحب‌خانه خلق کردیم بعد گفتیم بروید حوزه و دانشگاه درس بخوانید؛ منتها درسی بخوانید که مهمان شماست با صاحب‌خانه بسازد تکمیل کند. اینها حرف‌هایی خواندند حرف‌هایی یاد گرفتند که صاحب‌خانه را خفه کرده است، چه کار کرده؟ این صاحب‌خانه را دفن کرده است صاحب‌خانه را «دَسَّها»، «دَسَّها»؛ دسیسه کرده است ﴿أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾^۱ یعنی مقداری خاک‌ها را کنار می‌برد چیزی را در درون آن بگذارند، بعد روی آن خاک بریزند ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾. نگفتیم که در عالم چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است نخیر! این طور نیست. فرمود «فألهما الفجور و التقوى» چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است نخیر! سه تا ضمیر به خود نفس برمی‌گردد ما گفتیم چه چیزی برای خوب است و چه چیزی برای بد است همه را گفتیم؛ به هر حال او می‌رود دانشگاه و حوزه درس می‌خواند، بخواند اما مهمانی دعوت کند که با صاحب‌خانه بسازد آن وقت او تکامل پیدا می‌کند ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ آن که رفته درس‌هایی را خوانده عمل‌هایی کرده که این نفسی که این مقدار سرمایه دارد این را بالا آورده؛ اما کسی چیزهایی یاد گرفته که این صاحب‌خانه بیچاره را دفن کرده ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾؛ این ﴿دَسَّاهَا﴾ که قبلاً هم ملاحظه فرمودید باب تفعیل است؛ سه تا «سین» دارد این «سین» سوم تبدیل به «یاء» شده بعد تبدیل به «الف» شده. «دَسَّسَ» بود این «دَسَّسَ» مبالغه «دَسَّ» است این «سین» سوم تبدیل به «یاء» شده بعد تبدیل به «الف» شده. «دَسَّسَ» بود این «دَسَّسَ» مبالغه «دَسَّ» است ﴿أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾ همین است مبالغه «دسیسه» است. ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ این جان خود را که مُلْهَم بود این را در این اغراض و غرائز دفن کرده این بیچاره که دفن کرده صدایش به جایی نمی‌رسد بنابراین فرمود ما با سرمایه خلق کردیم همه اینها رین است رین یعنی چرک. حالا آینه شفاف به ما دادند ما اگر این آینه شفاف را

چرکین کردیم اینجا را نشان نمی‌دهد این سخن از علم حصولی نیست این سخن از مفهوم و استدلال و اینها نیست سخن از شهود است انسان وقتی با آینه کار دارد این نظیر کتاب است کتابی که می‌خواند الفاظ را می‌بیند مفاهیمش به ذهن می‌آید اما وقتی آینه را نگاه می‌کند می‌بیند نه اینکه بفهمد می‌بیند فرمود ما به او آینه دادیم علم شهودی دادیم رین یعنی چرک، ﴿رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ چه؟ ﴿مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ حالا گفت:

دلا خود را در آینه چو کج بین هر آینه *** تو کج باشی نه آینه تو خود را راست کن اول^۱

فرمود ما به او آینه دادیم ما مفهوم که ندادیم ما علوم حصولی که در حوزه و دانشگاه است را به او ندادیم ما به او نشان دادیم ﴿فَالْتَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ همه بدی‌ها و خوبی‌ها را به او گفتیم. ببیند هیچ بچه‌ای دروغ نمی‌گوید مگر اینکه بعد دروغ را یادش بدهند این اگر می‌خندد واقعاً راحت جایش اگر گریه می‌کند معلوم می‌شود که جایش تر است یا مثلاً جایی‌اش درد می‌کند هیچ بچه‌ای بیخود گریه نمی‌کند هیچ بچه‌ای بیخود نمی‌خندد خنده‌اش راست است گریه‌اش هم راست است، بعدها که بیراهه رفته بله، ممکن است که گریه بیجا یا خنده بیجا داشته باشد. فرمود ما علم شهودی به او دادیم الهام کردیم نه اینکه مفاهیم را گفتیم سخن از لفظ و مفهوم و اینها نیست فرمود این خودش به هم زده است ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ بعد این آب توبه هم همین طور است اینکه آب توبه آب توبه، نه یعنی انسان برود یک استکان آب بگیرد و یک کسی دم بزند خیر! خود «اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ تَعَالَى وَاسْأَلُهُ التَّوْبَةَ» این آب است، خدا پاک می‌کند. حالا آن آب توبه جزء تشریفات و جزء مستحبات است.

خدا مرحوم مجلسی را غریق رحمت کند! ایشان در بحار این روایت را نقل می‌کند که گاهی انسان یک جا نشسته است لغزشی بیست سال قبل سی سال قبل کرده دفعتهً به یادش می‌آید این را خدا به یادش آورده است همان جا

۱. مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۷.

بگوید: «اسْتَغْفِرِ اللَّهَ تَعَالَى وَاسْأَلْهُ التَّوْبَةَ» کافی است. این خداست! خدایا آدم! الان که بگویند آدم، این آب توبه است این تطهیر می‌کند.

پرسش: ...

پاسخ: بله، ذکر خدا و ذکر خدا یاد خدا در دل، نام خدا بر لب هم لفظ عبادت کند بدن عبادت کند قلب عبادت کند، همه اینها عبادت است.

«و الحمد لله رب العالمين»